

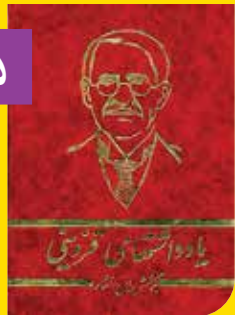
نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده



■ نویسنده: ایرج افشار
■ انتشارات قطره
۱۳۸۴

مجموعه‌ای مصور حاضر، دربرگیرنده‌ی ۵۵ نامه است از مرحوم «محمد قزوینی» محقق ادبی و تاریخی معاصر کشورمان به دوست خود سیدحسن تقی‌زاده. به تصریح نگارنده: «بسیاری از این نامه‌ها، بی‌تردید کمک شایسته‌ای به شناختن عواطف انسانی و وطن‌دوستی و نحوه‌ی تفکرات و شم انتقادی و وقت نظر و رویه‌ی علمی و صدها دقیقه‌ی دیگر مربوط به حالات و روحیات قزوینی و تقی‌زاده می‌کند.»

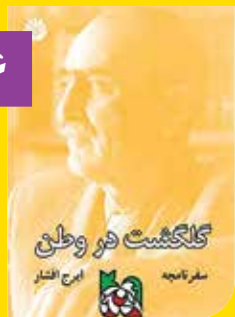
یادداشت‌های قزوینی



■ نویسنده: ایرج افشار
■ انتشارات دانشگاه
تهران
۱۳۵۲

این کتاب شامل یادداشت‌های علامه قزوینی در موضوعات مختلف است که به کوشش ایرج افشار فراهم آمده است. علامه قزوینی یکی از بزرگ‌ترین محققان و پژوهندگان در ادب فارسی است و از راه‌گشایان تحقیق و پژوهش در آثار نظم و نثر هزارساله فارسی. قزوینی به احیای کتب و آثار ارزشمند کهن نظیر لباب‌الالباب عوفی و تاریخ جهانگشای جوینی و چهار مقاله و مرزبان نامه و المعجم و دیگر آثار و متون نظم و نثر پرداخت.

گلگشت در وطن



■ نویسنده: ایرج افشار
■ انتشارات اختران
۱۳۸۴

شرح سفرهای ایرج افشار به شهرهای مختلف ایران از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۸۱ است. در این نوشته‌ها، مخاطب تا حدودی با وضعیت فرهنگی، اجتماعی و آبهوایی مناطق مختلف ایران آشنا می‌شود. افشار شخصیتی مسافر و زائر بود که در طول عمر دراز خود به همراه هم‌سفرانی چون احمد اقتداری و سمیعی گیلانی و شفیعی کدکنی، به جای جای ایران بزرگ مسافرت کرد.

چیز اوست. مهم آن است که این اصل، یعنی «تلاقی من و ایران در روح آقای افشار» از آغاز فعالیت‌های نوشتاری ایشان آغاز شده و تا آخرین لحظات زندگی‌شان ادامه دارد. یعنی هم در طول و هم عرض زندگی ایشان، همین روح و روحیه حضور و بروز دارد. اینکه تمام فعالیت‌های علمی ایشان برای ایران است، نشأت‌گرفته از چند نکته تربیتی است. ایران در فرهنگ سیاسی پس از مشروطه، هویت ملی جدی‌تری یافت و نسلی را تربیت کرد که بر پایه این باور شکل گرفت. تنها نکته‌ای که وجود داشت، این بود که تربیت‌شدگان این نسل، کسانی که دنبال ملیت بودند، گاه افرادی منطقی و معتدلی بودند و گاه افراطی و خارج از اعتدال؛ جریان ایران‌گرا هم در قالب‌های افراطی پیش رفت و هم به شکل معتدل و در چارچوب کار علمی، آن هم بدون اغراق.

آقای افشار در خانواده‌ای با این مشخصه تربیت شد و به جای آنکه در دام کارهای افراطی و نامعتدلانه بیفتد، در یک مسیر علمی افتاد. در تمام عمر خود، به رغم آنکه با اشخاص فراوانی از فعالان عرصه اجتماعی و سیاسی با گرایش‌های مختلف و عمدتاً ایران‌گرایانه زندگی کرد، اما تنها و تنها دل به ایران‌شناسی سپرد؛ دانشی که باید با خط اعتدال، معارف دنیای نامکشوف ایران‌شناسی را کشف کرده و بدون کار سیاسی و برگزاری جشن و حزب‌بازی و حزب‌سازی، در حوزه «علم» قدم بردارد. در این زمینه، رفاقت‌های چند ده‌ساله وی با برخی از رجال سیاسی اما دانشمند، تنها و تنها او را در حوزه علم با آنان مرتبط می‌کرد و صرف نظر از اینکه در درونش نسبت به آنان حساسی داشت یا نداشت، بروز و ظهور کار او عالمانه بود. البته در این باره، استثناهایی ممکن است وجود داشته باشد. انکار نمی‌کنم که سماجت ایشان درباره عدم صدور حکم تباکو از میرزای شیرازی یا نامه معهود کاشانی به مصدق، می‌توانست قدری احساساتی باشد، اما در همان مورد اول همچنان تاکید می‌کرد که باید اسناد کاربرداری ایران در عراق یافت و مطالعه شود تا معلوم شود. درباره نامه کاشانی هم چنین بود و البته بعدها آقای سالمی مدعی شد که آن نامه را به دست دکتر مصدق رسانده است.

به هر حال دو اصل اعتدال و بی‌طرفی، حاکم بر کارهای آقای افشار است. وی با کسی دشمنی یا دوستی ندارد. اگر ستایشی می‌کند، صرفاً برای آن است که از ارزش کار آن شخص در حوزه‌ای که به آن مربوط است، آگاه است. ممکن است تمام کار آن شخص مورد علاقه افشار نباشد، اما به صرف اینکه بخشی از کار او در حوزه مورد علاقه اوست، آن شخص هم مورد علاقه و ستایش اوست. به صراحت بگویم. نخستین بار که آقای افشار از بنده یاد کرد، در مجله آینده، و در معرفی کتاب تاریخ تشیع در ایران بود که سال ۱۳۶۸ منتشر شد. طبیعی است که انتشار چنین کتابی در حوزه تاریخ مذهبی ایران، حس ستایش وی را برانگیخت. این صرف نظر از آن است که ایشان چه نوع علقه مذهبی داشت. درباره افشار به کار اساساً چنین تعبیری را درباره آقای افشار به کار نمی‌برم. ایشان کینه کسی را در حوزه‌هایی که به کارهای علمی مربوط می‌شد، به دل نداشت- حسب اطلاع من- اما ممکن بود به خاطر ضعف کار علمی، از کسی یا نوشته‌ای انتقاد کند. اساساً ایشان خود یکی از بنیان‌گذاران پدیده «نقد» کتاب و موجد نخستین مجله عالمانه در این حوزه یعنی راهنمای کتاب است.

این فرهنگ، فرهنگ اسلامی بود، آثار فراوانی را منتشر کرد که نه تنها در حوزه ایران‌شناسی بلکه اسلام‌شناسی هم بود.

افشار یک‌تنه کار چندین موسسه را انجام می‌داد، دست کسی را رد نمی‌کرد، و تا آنجا که می‌توانست، کمک می‌کرد. افشار در زندگی شخصی‌اش هم آرامش عجیبی داشت. هیچ فراموش نمی‌کنم روزی را که زنگ زد. حس کردم اندکی صدایش گرفته است. سوالی پرسیدم جواب داد. پرسیدم چیزی شده؟ گفت: بابک پسر درگذشته و الان جنازه‌اش اینجاست، منتظریم بیایند و ببرند. من دست‌وپایم را گم کردم. گفت: چیزی نیست، به هر حال زندگی همین است، باید راضی بود. افشار متعلق به همه ایرانیان بود و در این حوزه یک افتخار پایدار است.

افشار بنیان‌گذار ایران‌شناسی به مثابه یک علم

بررسی همه ابعاد فعالیت‌های آقای افشار کاری دشوار است و کمتر حوزه‌ای از فعالیت‌های ایران‌شناسانه است که ایشان در آن وارد نشده و حجم وسیعی از کار را انجام نداده باشد. راستی چه کسی را می‌شناسیم که در چنین گستره‌ای کار کرده باشد، و همه کارهای وی، تازه، مبتکرانه و راه‌گشا برای رسیدن به مراحل بعدی پژوهش در زمینه خاص باشند؟ ممکن است در ابتدای امر چنین به نظر برسد که رسیدگی به چنین حوزه وسیعی، چگونه ممکن است و آیا اساساً می‌توان محصولی برای آن متصور بود؟ مگر نه این است که امروزه روی تخصص در حوزه‌های خاص تکیه می‌شود و این رویه، تنها رویه قابل قبول در ارائه پژوهش‌های نوین به شمار می‌آید؟ پاسخ به این نکته، در نوع نگاه مرحوم آقای افشار به روشی است که در حوزه ایران‌شناسی در پیش گرفته و از آن به معنای حقیقی کلمه، یک علم پدید آورده است. آقای افشار قصد ورود به بسیاری از جزئیات و بررسی ریز آنها را ندارد، گرچه در برخی از زمینه‌ها چنین کرده است. افشار در طول عمر با برکت خود، به ایران‌شناسی به عنوان یک علم مستقل نگاه کرد. در واقع، او همیشه وارد حوزه‌های خاصی از ایران‌شناسی نمی‌شود، بلکه تلاش می‌کند تا این دانش و ابزار مورد لزوم آن را برای کسانی که در هر بخش آن کار می‌کنند، فراهم کند. به عبارت دیگر، کلید شخصیت آقای افشار در این نکته نهفته است که او رابطه‌ای عمیق و ویژه با ایران دارد. یعنی حقیقتی در وجود علمی و روح و روان او شکل گرفته است که ترکیبی است از «من» و «ایران» است. این ترکیب، یک ترکیب کاملاً حقیقی است و بروز آن در شکل علمی، در این است که او هر آنچه را که مربوط به حوزه اطلاع‌رسانی درباره ایران می‌شود، به نوعی ارائه می‌دهد تا در دسترس کسانی قرار گیرد که بنای آن دارند گوشه‌ای از ایران را بازسازی فکری و تاریخی و تمدنی کنند.

مهم آن است که استاد افشار به این رویه تا پایان عمر وفادار ماند و دقیقاً می‌دانست که چه می‌کند. این مسئله چونان نخ تسبیحی تمام یا قریب به اتفاق فعالیت‌های فکری و پژوهشی و انتشاراتی او را دربرمی‌گیرد. آقای افشار اگر متنی را تصحیح می‌کند، نشریه‌ای را انتشار می‌دهد، مقاله‌ای را می‌نویسد، کتاب یا مجله‌ای را منتشر می‌کند، کتاب‌خانه‌ای را تاسیس می‌کند، جز اینکه باید از اساس و عمده در ارتباط با حوزه ایران‌شناسی باشد، و صد البته، حرف و سخن تازه‌ای به همراه باشد، نکته‌ای دیگر را در خاطر ندارد. این همه

افشار در زندگی شخصی‌اش هم آرامش عجیبی داشت. هیچ فراموش نمی‌کنم روزی را که زنگ زد. حس کردم اندکی صدایش گرفته است. سوالی پرسیدم جواب داد. پرسیدم چیزی شده؟ گفت: بابک پسر درگذشته و الان جنازه‌اش اینجاست، منتظریم بیایند و ببرند. من دست‌وپایم را گم کردم. گفت: چیزی نیست، به هر حال زندگی همین است، باید راضی بود. افشار متعلق به همه ایرانیان بود و در این حوزه یک افتخار پایدار است.

در تمام عمر خود، به رغم آنکه با اشخاص فراوانی از فعالان عرصه اجتماعی و سیاسی با گرایش‌های مختلف و عمدتاً ایران‌گرایانه زندگی کرد، اما تنها و تنها دل به ایران‌شناسی سپرد؛ دانشی که باید با خط اعتدال، معارف دنیای نامکشوف ایران‌شناسی را کشف کرده و بدون کار سیاسی و حزب‌بازی و حزب‌سازی، در حوزه «علم» قدم بردارد